

# روشنفکری: سیاست و حقیقت

## تأملی بر تجلیل از داوری و حداد عادل

**طرح مسأله:** نسبت روشنفکران با سیاست و حقیقت موضوعی است که به طور دائمی باید درباره اش تأمل و گفت و گو کرد. در تهران، با فاصله ی کوتاهی، دو مراسم نکوداشت برگزار شد. اولی برای رضا داوری و دومی برای غلامعلی حداد عادل. هر دو فلسفه خوانده و فلسفه تدریس کرده و می کنند. نزاع های سیاسی و فکری، نام اولی را به مارتین هایدگر و نام دومی را به امانوئل کانت گره زد، نه هایدگرشناسی و کانت شناسی. با نگاهی گذرا به تفاوت های این دو تجلیل، نه تنها اذهان را به محل نزاع معطوف خواهیم داشت، بلکه بر این نکته نیز تأکید خواهیم ورزید که همکاری روشنفکران با رژیم های دیکتاتوری- به عنوان مثال در ایران از رضا شاه و محمد رضا شاه پهلوی گرفته تا آیت الله خمینی و آیت الله خامنه ای- نیازمند نظریه ای تبیین گر است. چرا محمد علی فروغی(نخست وزیر اول و آخر رضا شاه، وزیر جنگ او، و...)، تقی زاده و بسیاری از روشنفکران زمانه نه تنها با رضا شاه همکاری کردند، بلکه به مناصب سیاسی مهمی دست یافتند؟ این کنش(گرفتن پست های سیاسی در نظام دیکتاتوری)، از نظر کارکردی، به سود کشور بود یا به زیان کشور؟ کار کردن در نظام دیکتاتوری اخلاقاً موجه یا ناموجه است؟

**یکم- سوابق علمی داوری و حداد عادل:** به زندگی این دو بنگریم:

رضا داوری متولد 1312 از اردکان یزد است. او در سال 1346 استادیار ، در سال 1350 دانشیار و در سال 1362 استاد فلسفه دانشگاه تهران شد. تاکنون [32 کتاب](#) از او منتشر شده است که از این میان 7 اثر متعلق به دوران پیش از انقلاب است. 400 مقاله در همایش های داخلی و 50 مقاله در همایش های بین المللی ارائه کرده است. دو تألیف دیگرش نیز در دست انتشار است. مراسم نکوداشت به مناسبت 80 سالگی او برگزار شد.

غلامعلی حداد عادل متولد 1324/2/19 است. در سال 1364 از پایان نامه ی دکترایش تحت عنوان "[نظر کانت درباره ی مابعدالطبیعه](#)" در دانشگاه تهران دفاع کرده است. از سال 1364 به بعد در حال تدریس دروس مختلف در فلسفه غرب به ویژه فلسفه کانت در دوره های کارشناسی و کارشناسی ارشد و دکترای گروه فلسفه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران است. تاکنون 3 ترجمه- [تمهیدات کانت و نظریه معرفت در فلسفه کانت](#) یوستوس هارتناک و [قرآن- و 9 تألیف مذهبی و سیاسی](#) از او منتشر شده است. تعداد زیادی مقاله نیز منتشر کرده است. مراسم نکوداشت او نه به سن اش ربطی داشت، نه به فعالیت های فلسفی اش، بلکه دفاع تمام قد او از نظام در مناظره های تلویزیونی ریاست جمهوری علت آن بود و تحت عنوان "مرد تقوا و تدبیر" در 92/4/22 برگزار شد.

**دوم- تفاوت مسئولیت ها:** با این که هر دو در جمهوری اسلامی مسئولیت های زیادی داشته اند و به رژیم خدمت کرده اند ، اما تفاوت هایی میان آنها وجود دارد:

الف- رضا داوری از ابتدای تأسیس فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی عضو پیوسته ی آن بوده و از سال 1377 تاکنون ریاست آن را بر عهده داشته است. از سال 1363 تاکنون عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی است. 3 سال- 61- 1359- سرپرست کمیسیون ملی یونسکو در ایران بود. در سال های 60- 58 ریاست دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران را برعهده داشت و طی 65- 62 مدیر گروه آموزشی فلسفه دانشگاه تهران بود. عضو هیأت امنای دانشگاه تهران، بنیاد ایران شناسی، هیأت تحریریه چند مجله فلسفی و تئوریک و... بوده است.

ب- غلامعلی حداد عادل علاوه بر مشاغل فرهنگی، از سال 1379 تاکنون عضو مجلس شورای اسلامی- ششم و هفتم و هشتم و نهم- بوده است. دیگر سمت های سیاسی او، عضویت در مجمع تشخیص مصلحت نظام از سال 81 تاکنون، عضویت در شورای عالی انقلاب فرهنگی از 1375 تاکنون، "مشاور عالی مقام معظم رهبری" از سال 1387 تاکنون، رئیس مجلس هفتم، عضو شورای عالی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی از 74 تاکنون، رئیس شورای تخصصی تحول علوم انسانی است. در ضمن، دختر او عروس آیت الله خامنه ای- همسر مجتبی خامنه ای- است. جدیدترین مسئولیت حداد عادل، عیادت از علی معلم، [به نمایندگی از مقام معظم رهبری](#) است.

سوم- تفاوت حاضران دو نکوداشت: افرادی که در مراسم نکوداشت این دو شرکت داشتند، تفاوت های زیادی دارند.

الف- مراسم داوری: در این [مراسم](#) سید محمد خاتمی، احمد مسجد جامعی، محمود دعایی، غلامحسین ابراهیمی دینانی، بهاء الدین خرمشاهی، محقق داماد، دکتر اعوانی، دکتر دینانی، استاد محیط طباطبایی، علی اکبر ولایتی، حداد عادل، میرسلیم، صادق خرزای، بیژن عبدالکریمی، محمد رجبی، خسروپناه، محمد رضا تابش و تعداد زیادی از اساتید و چهره های علمی حضور داشتند. پیام سید حسین نصر هم در این مراسم قرائت شد.

ب- مراسم حداد عادل: در این [مراسم](#) سید محمد حسینی- وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی-، سعید جلیلی- دبیر شورای عالی امنیت ملی-، حجت الاسلام سید مهدی خاموشی- رئیس سازمان تبلیغات اسلامی-، آیت الله قرهی- رئیس حوزه علمیه حضرت امام مهدی-، نمایندگان مجلس (علیرضا زاکانی، الیاس نادران، مهرداد بذریاش، علی اصغر زارعی، حسین طلا، بیژن نوباه، مجتبی رحماندوست، بهرام بیرانوند، اسماعیل کوثری، ابوالقاسم جراره، حجت الاسلام سید علی طاهری، کمال الدین پیرمؤذن)، حسین فدایی- دبیرکل جمعیت ایثارگران انقلاب اسلامی-، اعضای شورای شهر (مهدی چمران، پرویز سروری، مرتضی طلایی و مجتبی شاکری) محمدحسین صفارهرندی- سردبیر سابق کیهان و وزیر ارشاد احمدی نژاد-، حسین شریعتمداری- مدیرمسئول روزنامه کیهان-، لطف الله فروزنده- معاون پارلمانی رئیس جمهور-، رضا طلایی نیک، علیرضا قزوه، سید نظام الدین موسوی- مدیرعامل خبرگزاری فارس-، مهدی فضائی، محمد شجاعیان- مدیرعامل خبرگزاری نسیم-، حمیدرضا مقدم فر، مرتضی نبوی- مدیرمسئول روزنامه رسالت-، دود حیدری- روزنامه جوان-، رضا مقدسی- خبرگزاری مهر-، هادی قاسمی- مدیرمسئول خبرگزاری دانشجو-، سید محمود دعایی، رضا روستا آزاد - رئیس دانشگاه شریف-، مجید قلی زاده- مدیرعامل

خبرگزاری تسنیم، علی اصغر آبخضر - قائممقام شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی، مهدی محمدی سیاسی و حجت‌الاسلام زائری حضور داشتند.

تفاوت‌ها چشمگیر است. رسانه‌های اصول‌گرایان حتی نوشتند که اعضای ائتلاف سه‌گانه ریاست جمهوری - یعنی قالیباف و ولایتی - در این مراسم شرکت نکردند. اصول‌گرایان رادیکال گرد آمده و از حداد عادل تجلیل به عمل آوردند. در واقع تجلیل نبود، تخفیف بود. مجلس فاتحه‌ای برای یک مدرس فلسفه بود.

**چهارم - تفاوت سخنان:** سخنانی‌های ایراد شده در دو مجلس نیز تفاوت‌های چشمگیری داشت.

الف - مراسم داوری: این جلسه بیشتر فرهنگی بود و کمتر از سیاست سخن گفته شد. رضا داوری در عین تأکید بر غیر سیاسی بودن خود، از فلسفه سخن گفت و بر رابطه‌ی فلسفه با سیاست نیز تأکید ورزید و **گفت:** "من معلم هستم، سیاست می‌نویسم اما به حضرت عباس سیاسی نیستم! البته همیشه هم سیاسی بودم و همیشه هم با سیاست سر و کار داشتم اما این سر و کار، سر و کار فکری بوده". سیاسی‌ترین سخنانی این مراسم از آن **محقق داماد** بود که از شورای عالی انقلاب فرهنگی و احمدی نژاد انتقاد کرد.

ب - مراسم حداد عادل: **مراسم حدادعادل** تماماً سیاسی بود. از نقش چشمگیر او علیه فتنه - جنبش سبز - سخن گفته شد. وزیر ارشاد احمدی نژاد که در انتخابات حامی جلیلی بود، گفت: "حدادعادل در فتنه 88 برای دفاع از انقلاب در مقابل همه‌ها ایستاد".

آیت الله فرهی گفت که حدادعادل در مناظره‌ها از نظام دفاع کرد و اجازه نداد بیگانگان سوء استفاده کنند. صفار هرندی هم از نقش چشمگیر حدادعادل در مناظره و دفاع جانانه از نظام سخن گفت. سعید جلیلی هم بر مواضع انقلابی حداد عادل در داستان سال 88 برای حفظ نظام تأکید کرد. حسین شریعتمداری گفت:

"یکی از بااهمیت‌ترین و مثال‌زدنی‌ترین برخوردهای حدادعادل برخورد او با فتنه آمریکایی - اسرائیلی سال 88 بود. در این فتنه همه آمده بودند آمریکا، انگلیس، فرانسه و گروه‌های عیاش عرب همگی دست به دست هم داده بودند تا این فتنه رقم بخورد و حتی پیروزی خود و شکست نظام را از پیش جشن گرفته بودند. کسانی که در آن شرایط به میدان آمدند و به اسلام و انقلاب خدمت کردند بسیار برجسته است و حدادعادل یکی از این افراد بود. عده‌ای به جای سینه سپر کردن مثل حبیب‌بن‌مظاہر در روز عاشورا تیرها را به سمت و سوی دیگر هدایت کردند اما حدادعادل یکی از کسانی بود که با اهمیت‌ترین سرفصل‌ها را در برخورد با فتنه از خود بروز داد. او امسال هم در مناظره‌ها همین رفتار را از خود نشان داد و بار دیگر وفاداری‌اش را به انقلاب و جمهوری اسلامی ثابت کرد".

حداد عادل هم گفت که انتخابات 92 کاذب بودن مدعای تقلب فتنه‌گران در انتخابات 88 را اثبات کرد. نظام نشان داد که اهل کلک زدن نیست.

نه رضا داوری در این جلسه‌ی سیاسی حضور داشت و نه سید حسین نصر پیامی برای شاگرد و همکار سابق خود ارسال کرد.

**پنجم- مشاور و فامیل رهبری:** مجتبی خامنه ای داماد حدادعادل است و حداد هم مشاور عالی "مقام معظم رهبری" است. تعریف و تمجید از آیت الله خامنه ای و مجتبی خامنه ای یکی از تکالیف حداد عادل در سال های گذشته بوده است. این نزدیکی و آن تعریف و تمجیدها اگر چه مزایای زیادی برای او به همراه آورده ، اما از نظر منزلت اجتماعی به سود او تمام نشده است.

الف- کاندیدایی بود که از کمترین آرا برخوردار بود. به همین دلیل پس از استفاده از فرصت های رادیو و تلویزیونی در دفاع جانانه از آن چه تیم خامنه ای/احمدی نژاد/جلیلی بر سر کشور آورده اند، در روزهای آخر کناره گیری کرد.

ب- پایگاه اجتماعی یک چیز است و موقعیت در نظام چیزی دیگر. اما زمامداران همین نظام هم در مراسم تجلیل از "مرد تقوا و تدبیر" شرکت نجستند. این از همه معنادارتر است. برای حداد عادل، مدیر مسئول کیهان(حسین شریعتمداری)، سردبیر سابق کیهان(صفار هرنندی)، مسئولان رسانه های سپاه پاسداران(روزنامه جوان و خبرگزاری فارس و...) و سازمان تبلیغات اسلامی، جبهه پایداری(رسایی، کوثری و نامزدشان جلیلی) و...باقی ماند.

**ششم- نتیجه:** هیچ راه گریزی از سیاست وجود ندارد. هر کس از سیاست بگریزد، سیاست او را همچنان به چنگ خواهد آورد. سیاست زندگی ماست. سیاستمداران، حتی در دموکراسی ها، درباره ی زندگی ما تصمیم گیری می کنند. پس رها کردن سیاست، مسئولیت ناشناسی و سپردن زندگی خود به دیگرانی است که بیش از هر چیز به دنبال منافع فردی و گروهی خود بوده و به مقتضای مسئولیت شان دروغ می گویند(رجوع شود به مقاله ی "[دروغگویی های سیاستمداران](#)"). سیاست قلمرو منافع است(رجوع شود به مقاله ی "[سیاست: حقیقت و منافع](#)").

سیاستمداران در سطح بین المللی به دنبال تأمین "منافع ملی" کشورشان- مطابق فهم خودشان- بوده و در سطح داخلی نیز به دنبال منافع - به دست آوردن منابع کمیاب قدرت/ثروت/معرفت/منزلت اجتماعی- هستند. آیا شنود جلسات رهبران اتحادیه ی اروپا توسط آمریکا برای مبارزه ی با تروریسم بود؟ آیا دروغی از این بالاتر وجود دارد؟ "منافع ملی" آمریکا آنها را به چنین روش هایی وادار کرده است. آیا اوباما **سوسیالیست** است؟ آیا اوباما قصد دارد آمریکا را مانند اروپا، سوسیالیستی و بدبخت کند؟ آیا اروپائیان بدبخت هستند؟ این دروغ ها چرا توسط جمهوری خواهان ساخته و تبلیغ می شد؟ منافع حزبی آنان وادارشان می کرد که چنین کنند(رجوع شود به مقاله ی "[سوسیالیسم از نظر محافظه کاران آمریکایی](#)").

می توان از منظر دیگری درگیر سیاست شد. روشنفکر قلمرو عمومی نیز درگیر سیاست است. اما نه به قصد به چنگ آوردن قدرت و گرفتن مناصب حکومتی. او ناقد قدرت های سیاسی و اقتصادی و دینی و... است. به دنبال حقیقت است، نه خادم دولت ها. روشنفکری که خادم رژیم سیاسی می شود، روشنفکری را به بی راهه می برد. داستان هایدگر- یکی از بزرگترین فیلسوفان قرن بیستم- را به یاد بیاورید. کارل یاسپرس به او اعتراض کرده بود و هایدگر به دستان نورانی هیتلر اشاره کرده بود. مورخان و

روشنفکران همچنان در حال گفت و گوی پایان ناپذیر درباره ی نسبت فلسفه و سیاست او هستند: آیا عملکرد سیاسی هایدگر پیامد فلسفه ی او بود، یا خطایی سیاسی؟

به ایران بنگرید: یکی مجیزگوی خمینی است، دومی مجیزگوی خامنه ای، سومی مجیزگوی هاشمی رفسنجانی، چهارمی مجیزگوی سید محمد خاتمی، پنجمی مجیزگوی حسن روحانی است و غیره و غیره. فعال سیاسی حزبی/سازمانی می تواند چنین کند، اما مدعی روشنفکری نه. روشنفکر ناقد قدرت و پاسدار حقیقت است. روشنفکر نمی تواند حقایق را نادیده گرفته و در پای "منافع" قربانی سازد. به عنوان نمونه به چند حقیقت زیر بنگرید:

قتل عام چند هزار زندانی سیاسی در تابستان 1367 به دستور آیت الله خمینی

ترور مخالفان در پروژه ی قتل های زنجیره ای توسط وزارت اطلاعات

صدور حکم قتل سلمان رشدی توسط آیت الله خمینی

قدرت سیاسی و اقتصادی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

اذعان مادالین آلبرایت، بیل کلینتون، هیلاری کلینتون و اوباما به نقش دولت آمریکا در کودتای 28 مرداد علیه مصدق

اذعان برژینسکی و هیلاری کلینتون به نقش آمریکا در ساختن طالبان و القاعده

اعتراف وزیر خارجه ی آمریکا- آلبرایت- که تحریم های فلج کننده ی اقتصادی موجب کشته شدن نیم میلیون کودک عراقی زیر 5 سال شد و این فاجعه، "ارزشش را داشت".

اعتصاب غذای 30 هزار زندانی آمریکا به دلیل وضعیت زندان ها و حبس کردن زندانیان به مدت طولانی (مثلا بین 10 تا 20 سال) در سلول های انفرادی فاقد پنجره (رجوع شود به مقاله ی "[حقوق بشر جهان روا](#) و سکوت افکار عمومی").

طرح ادعای ساختن بمب اتمی توسط جمهوری اسلامی ظرف چند سال آینده توسط نتانیاهو از سال 1992 تا 2013. یعنی حقیقت این است که او به مدت 21 سال در حال دروغ گویی است.

روشنفکر این حقایق را فدای منافع سیاسی نمی سازد. حقیقت را بیان کرده و دولت های مرتکب این اعمال را به نقد می کشد. به رضا داوری، غلامعلی حداد عادل و... باید به چشم مصادیق روابط تنگاتنگ حقیقت و سیاست نگریم. روشنفکر قلمرو عمومی به جولین آسانژ به چشم روشنفکری می نگرد که حقایق اتاق تاریک سیاست را در اختیار مردم می نهد تا بتوان قدرت بیکران دولت را نقد کرد. اما فعال سیاسی ایرانی معتقد به حمله ی نظامی و تحریم های اقتصادی فلج کننده، وی را "تبیه کار" قلمداد می کند، چون افشاگری های او به زیان دولت آمریکا است. برای این که آسانژ مذاکرات پادشاه عربستان سعودی با بلندپایه ترین

مقامات دولت آمریکا را افشا کرده است که از دولت آمریکا می خواهد به ایران حمله کرده و "سر مار را قطع کنید".

در حالی که دولت آمریکا اسنودن را "جاسوس" و "خائن" قلمداد می کند، دانیل الزبرگ در [واشنگتن پست](#) به حمایت از او بر می خیزد و برخی خواهان اهدای جایزه ی صلح نوبل به او شده اند. در گذشته- به عنوان مثال در ماجرای واترگیت- به امثال اسنودن به چشم قهرمان آزادی خواهی نگریسته می شد، اما اینک دولت آمریکا با جاسوس قلمداد کردن او در صدد بستن راه این گونه افشاگری هاست. اسنودن قدرت **لویاتانی** و **بهیموتی** دولت آمریکا در کنترل زندگی خصوصی مردم جهان را افشا کرد. دولت آمریکا حقایق برملا شده ی توسط او را انکار نکرد، بلکه- به نوشته رویترز- به شدت نگران افشای حجم زیاد اطلاعاتی است که او در اختیار دارد. دیده بان حقوق بشر و دیگر نهادهای بین المللی حقوق بشری اقدام دولت آمریکا را به شدت محکوم کرده اند، اما برخی از معتقدان به کلنگی کردن ایران، از این اقدام دولت آمریکا دفاع کرده و آن را مشابه بازرسی بدنی افراد در فرودگاه ها به شمار آورده اند.

ایرانیان بیش از هر چیز نیازمند روشنفکرانی هستند که حقایق را بازگو کرده و قدرت های اقتصادی و سیاسی و دینی را به نقد گیرند. فیلسوف و روشنفکر ما- به تعبیر هابرماس- اگر نخواهد "برج عاج نشین" باشد و با مفاهیم انتزاعی نرد عشق بیازد، باید به حقیقت تقرب بجوید و سلاح نقد بی امان را، به طور یکسان، نه یک بام و دو هوایی، به کار بیندازد.

رضا داوری و حداد عادل در این چارچوب عمل نکرده اند. این سخن داوری که من سیاسی نیستم، حتی اگر حقیقت داشته باشد، او را به روشنفکر برج عاج نشین تبدیل می سازد. ضمن آن که می دانیم داوری در مراکز تصمیم گیری فرهنگی جمهوری اسلامی حضور داشته و این آدمی را از روشنفکر برج عاج نشین خارج می سازد. حتی اگر نمی خواست یا نمی توانست ناقد قدرت حاکم باشد، می توانست و می تواند از آزادی و دموکراسی و حقوق بشر دفاع کند. فلسفه ای که داوری مدافع آن است، چه نسبتی با آزادی و دموکراسی و حقوق بشر دارد؟

در کشور ما خون های بسیار بی گناهی ریخته شد. آیت الله منتظری نیز مدافع فلسفه و متافیزیک قدما بود. فلسفه ی صدرایی را قبول داشت و در آن چارچوب به مدعیات نواندیشان دینی مدافع کلام الله نبودن قرآن پاسخ می گفت. اما از خون بی گناهان نگذشت. قدرت اصلی- رهبری- را رها کرد و از حقوق زندانیان دفاع کرد. شجاعانه در برابر آیت الله خمینی و آیت الله خامنه ای ایستاد. نمی دانم آن مرد آزاده این اعمال را چگونه با فلسفه ی فیلسوفان مسلمان سازگار می ساخت؟

مسئله این است: "منافع" مانع دیدن یا بیان "حقیقت" می شود. منافع آدمی را یک بام و دو هوایی می سازد که در جایی حقیقت را دیده و برجسته می سازد، اما در جای دیگری به نفی حقیقت پرداخته و حقیقت گویان را سرکوب می کند.

با این همه، به روشنفکرانی که طی 90 سال اخیر در خدمت نظامی بوده اند که در رأسش رضا شاه، محمد رضا شاه، خمینی و خامنه ای قرار داشته، چگونه باید نگریست؟ شاید با توسل به اخلاق به راحتی

بتوان آنان را محکوم کرد، اما اگر به تاریخ تشکیل "دولت ملی" - در علم سیاست و جامعه‌شناسی سیاسی، دولت ملی لزوماً به معنای دولت دموکراتیک نیست - در این سال‌ها و فرایند مدرنیزه شدن ایران بنگریم، شاید راه‌دوری‌های دیگری نیز گشوده شود.